

الهم رُدّ كل غريب
الهم فك كل اسير

جز زیبایی ندیدم

خاطرات آزاده سرافراز جانعلی حسنهانی
(غواص عملیات کربلای ۴)

محمد سجّاد حاجیلونی



سرشناسه	:	حسنخانی، جانعلی، ۱۳۳۷-
عنوان و نام پدیدآور	:	جز زیبایی ندیدم: خاطرات آزاده سرافراز جانعلی حسنخانی / محمدسجاد حاجیلونی؛ ویراستار منصور مام علیپور.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر بایا، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۲۲۶ص: مصور(رنگی)، عکس.
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۹۷۷۴۷-۰-۰
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
عنوان دیگر	:	خاطرات آزاده سرافراز جانعلی حسنخانی.
موضوع	:	حسنخانی، جانعلی، ۱۳۳۷- -- خاطرات
موضوع	:	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- آزادگان -- خاطرات Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- *Released captives -- Diaries
شناسه افزوده	:	حاجیلونی، محمدسجاد، ۱۳۸۳-
رده‌بندی کنگره	:	۱۶۲۹DSR
رده‌بندی دیویی	:	۰۸۲۳+۰۲/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۸۳۱۹۸

جز زیبایی ندیدم؛ خاطرات آزاده سرافراز جانعلی حسنخانی



نویسنده	:	محمدسجاد حاجیلونی
نوبت چاپ	:	اول، ۱۴۰۱
شمارگان و چاپ	:	۵۰۰ نسخه / کسری
ویراستار	:	منصور مام علیپور
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۹۷۷۴۷-۰-۰
تلفن و فکس	:	۸۸۳۰۷۷۷۲-۸۸۳۱۶۳۹۱
نشانی	:	تهران، خیابان کریم‌خان زند، خیابان سنایی، خیابان چهارم غربی، پلاک ۱۸ واحد ۷
پست الکترونیکی	:	baya.nashr@hotmail.com
بها	:	۱۱۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه
۱۱.....	فصل اول: کوچه پس کوچه های کودکی
۲۱.....	فصل دوم: جوانی و سربازی
۴۳.....	فصل سوم: آشوب، انقلاب
۴۹.....	فصل چهارم: تشکیل زندگی زیر سایه جنگ
۵۹.....	فصل پنجم: یاری، یار همیشگی
۶۷.....	فصل ششم: پادگان شهید مدنی
۸۱.....	فصل هفتم: سلام بر غواصی
۹۳.....	فصل هشتم: آخرین دیدار
۹۷.....	فصل نهم: بوی عملیات می آید
۱۰۳.....	فصل دهم: لای لای غواصان
۱۱۷.....	فصل یازدهم: جز زیبایی ندیدم
۱۴۳.....	فصل دوازدهم: زندان های مخوف بغداد
۱۵۹.....	فصل سیزدهم: آغاز یک پایان
۱۹۹.....	فصل چهاردهم: نسیم خوش آزادی

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹)

خوش‌تر از جان چه بود؟ جان بروی پاک مدار
غم رفتن چه خوری؟ چون به از آن می‌آید

پرنندگان را به جرم خوش‌صدایی در قفس می‌اندازند. گل‌ها را به بهانه زیبایی و خوش‌بو بودن می‌چینند و یوسف را به گناه بی‌گناهی زندانی می‌کنند و اما یوسف را چه باک؟!

مرغان باغ ملکوت نمی‌توانند نخوانند. گل‌های محمدی نمی‌توانند معطر نباشند و یوسف‌ها روا نیست از بیم زندان تن به گناه دهند! پس این سرنوشت همه پرنندگان خوش‌صدا و گل‌های محمدی است که یوسف‌وار پاس عصمت خویش بدارند؛ همانا دلاور مردان خستی در زندان‌های دشمن بعضی این چنین کردند...

داستان زندگی آقای حسنخانی را ۱۶ تیر ۹۷ شنیدم. زمانی که به منزل شهید محراب سهرابلوئی رفتیم تا خبر بازگشت پیکرش را بعد از سی‌ودو سال بدهیم، مردی محجوب، آرام و خنده‌رو را در گوشه‌ای از منزل شهید سهرابلوئی دیدم. به عکس شهید سهرابلوئی چنان زل زده بود که انگار شب عملیات در ذهنش تداعی می‌شد. در این کتاب از ایشان به‌عنوان هم‌رزم شهید یاد شده است.

وقتی خبر بازگشت پیکر را به خانواده‌اش دادند، همه صلوات فرستادند و اشک شوق ریختند. ابر دل حاج آقا حسنخانی می‌بارید و بند نمی‌آمد. جنس اشکش شوق و غبطه بود.

بعد از جلسه، پدرم - که حاج آقا حسنخانی را می‌شناخت - داستان زندگی‌اش را برایم تعریف کرد. من سن کمی داشتم؛ اما در همان سن کم، سؤالات زیادی در مورد زندگی‌اش در ذهنم به وجود آمد. من یک جوان دهه هشتادی هستم و جنگ را ندیده و نجشیده‌ام. وقتی به دنیا آمدم، آسمان آبی و آرام بالای سرم بود؛ اما نمی‌دانستم که برای این آسمان آبی، خون‌های زیادی ریخته شده است. همان

روزها بود که آتش درونم شعله‌ور شد تا قدمی در مسیر محراب‌ها بگذارم. دوست داشتم به جبهه بروم؛ اما جنگ نبود. به جای اسلحه‌ای که دیروز محراب‌ها برداشته بودند، قلم آوینی‌ها را برداشتم. تصمیم گرفتم پای صحبت‌های کسی بنشینم که خودش جنگ را دیده و لمس کرده است.

رمضان ۹۹ دنبال کسی می‌گشتم که به من بی‌تجربه اعتماد کند و خاطرات زندگی‌اش را در اختیارم بگذارد. در این بین، تصویر حاج آقا حسنخانی از ذهنم عبور کرد. شب پنجم ماه مبارک همان سال به صورت تلفنی با ایشان صحبت کردم و با فروتنی ایشان مواجه شدم. پیشنهاد را که دادم، خندید و گفت: «من چیزی ندارم!» پشت این جمله دنیایی حرف بود؛ اما گفت: «چشم ... إن شاء الله که خیره».

در مصاحبه‌ها و مراحل نگارش، حاج آقا حسنخانی به واقعی و درست بودن هر خاطره نگاه مرگگافانه داشتند. اگر جایی را ندانسته خطا می‌رفتم، با مهربانی و لطافت زحمت می‌کشیدند و اصلاح می‌کردند. با صداقت و فروتنی تمام خاطرات را می‌گفتند و اگر جایی نامی از خودشان می‌آمد، سعی می‌کردند بازگو نکنند. البته در نگارش خاطرات تا جایی که توانستم از زبان دیگر هم‌رزم‌ها و دوستان این رشادت‌ها را آورده‌ام.

در صحبت‌های آقای حسنخانی نامی از محمدابراهیم یاری آمد. مشتاق دیدن ایشان شدم و ساعت‌ها آقای یاری با جسمی بیمار و روحی دردکشیده برایم صحبت کردند. حاصل ساعت‌ها مصاحبه، گفت‌وگو و رفت‌وآمد، شد کتابی که پیش روی شماست. این کتاب حاصل لطف و عنایت خاص خداوند به من بود. لازم می‌دانم از خدای متعال و روح پرفتوح مولایمان امام حسین (ع) و شهدای حسینی تشکر کنم. همچنین از خانواده حسنخانی که آغوش گرمشان را به روی من بازکردند سپاس گزارم. از آقای یاری تشکر می‌کنم و برای ایشان آرزوی سلامتی و عافیت دارم. همچنین از گوهر گرانبهای شهر و کشورمان، استاد حمید حسام، بسیار ممنونم؛ زیرا من این مسیر را بعد از خدا، مدیون ایشان هستم و تا ابد دعاگوی این مرد شریف خواهم بود. از خانواده‌ام قدردانی می‌کنم که در تمام مراحل پشت و پناهم بودند. پدرم که در انجام مصاحبه‌ها کمک‌حالم بود و مادرم

که هر روز به من انگیزه می‌داد و خواهرم که کنارم بود. سپاس بی‌کران از جناب آقای دکتر منصور مام‌علی‌پور دارم که با تمام مشغله‌ها من را یاری کردند. در نهایت از تمام کسانی که مرا در این مسیر کمک کردند، سپاسگزارم و برایشان آرزوی عاقبت‌به‌خیری دارم.

خدا یا تو خود شاهی که من فقط و فقط برای رضای تو و ادای دین هر چند اندک به خون شهدا در این مسیر قدم نهادم. تو خود در جای حق شاهی که این کتاب را برای شخص یا مقامی ننوشتیم که در چشم بنده تو عزیز شوم و تو شاهد باش که من در نسل انتقال دفاع مقدس، گوشه‌ای از این وظیفه را به تصویر کشیدم. هرچند قلم عاجز از حماسه‌های دلاورمردان است. امید است که این اثر برای نسل‌های بعد به یادگار باقی بماند و ان‌شاءالله توشه‌ای برای آخرت باشد و مورد قبول حق تعالی قرار بگیرد.

الحمد لله أولاً و آخراً

محمد سجاد حاجیلویی

همدان، مهر ۱۴۰۰

www.ketab.ir